

نقدی بر برگردان فارسی فتوحات مکیه

زاهد ویسی

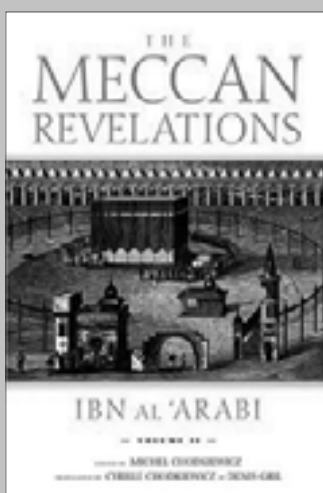
اشاره

بحث دربارهٔ ابن عربی که چهرهٔ برجسته عرفان اسلامی می‌خوانندش، به هر زبان و بیانی که باشد، خوش است. شاید بتوان گفت که در باب ابن عربی، ابهام، ابهام، یا دست کم مجاز و تشبیهی همسنگ برجستگی‌اش وجود دارد که مجال مشاهدهٔ سیمای صادق وی را سخت و دشوار ساخته است. مطالعات فلسفی در بادی امر چنین به نظر می‌آید که آنچه بیش از هر چیز راهنما و گره‌گشا باشد، آثار و نوشته‌هایی است که از وی برجا مانده است، اما در این راه نیز مشکل‌های فراوانی وجود دارد که هر یک به گونه‌ای حایل و پرده‌ای میان خوانندهٔ این آثار با افکار نگارندهٔ آنها است؛ به‌ویژه برای خوانندگان و جویندگانی که با متن هم‌زبان نیستند.

گرایش روزافزون دانشجویان به مطالب و مطالعات فلسفی از یک‌سو، و فقدان دسترسی یا ناتوانی آنها در مطالعهٔ متون فلسفی به زبان اصلی، لزوم توجه به مقولهٔ ترجمهٔ آثار فلسفی و آسیب‌مندی مباحث فلسفی از این رهگذر را بیش از پیش جدی کرده است.

شناگری در اقیانوس آثار افرادی مثل ابن عربی، نه کاری است خُرد. نیازمند خضری خجسته‌ای هستند که آنان را همراهی کند. از آن‌جا که محور این نوشتار، نقد ترجمهٔ کتاب است، نام این خضر فرخ‌بی، مترجم و محقق است که با خود عهد می‌بندد، ضمن احترام به مبانی علمی و پژوهشی، آن اثر مستور را چنان ترجمه کند، که اگر پدید آورندهٔ آن، می‌توانست با زبان مترجم بنویسد، کتابی را به همان صورت می‌نوشت که اکنون مترجم ترجمه کرده است.

* * *



کتاب مورد بحث ما، فتوحات مکیه شیخ محیی‌الدین بن عربی است که با ترجمه و تعلیق آقای محمد خواجه‌جوی چاپ و منتشر شده است. پیش از هر چیز سزاوار است از ناشر و مترجم تقدیر شود که این کتاب بزرگ و مهم را در اختیار طیف گسترده‌تری از علاقه‌مندان و پژوهندگان ابن‌عربی قرار دادند. امید است این کار مبارک تداوم یابد. انتظار می‌رود آنچه در ادامه این نوشتار می‌آید به عنوان همدلی نگارنده و ناشی از حسن‌ظن و خیرخواهی وی قلمداد شود. مبنای بررسی ترجمه، جلد اول (باب ۱ تا ۴) و جلد دوم (با ۵ تا ۳۴) است. نیاز به گفتن نیست بررسی نکته به نکته و لفظ به لفظ در میان نبوده است و اساساً بررسی کامل ترجمه کتابی چون فتوحات در این مجال نمی‌گنجد.



تأملی در مقدمه مترجم ۱. در باب انگیزه و احوال ترجمه

مترجم محترم در صفحه شانزده (صفحه دوم مقدمه مترجم) گفته است: «... ناشر محترم درخواست ترجمه کتاب فتوحات مکیه شیخ محیی‌الدین بن‌العربی - شیخ اکبر - را نمود.» در صفحه بعد هم گفته است: «... جرأت ورود در این دریای بیکران را نه داشتیم و نه جسارتش را به خود می‌دادم...» در صفحه صد و شصت و هشت هم گفته است: «با تشکر از جناب آقای مهندس مفید - مدیر محترم انتشارات مولی - که سال‌ها بود شایق این کار و بار بودند و خود مذكر این امر؛ و اگر درخواست‌ها و تشویقات پی در پی ایشان نبود، طبعم جرأت ورود به کار عظیم و اقیانوس کبیری که هر موجش انسان را در می‌ریابد، پیدا نمی‌کرد.» اینها را از این باب آوردم که این حادثه عجیب، یعنی آماده نبودن مترجم و جرأت نورزیدن وی به این گونه کارهای سترگ، در مورد اثر دیگر ابن‌عربی، یعنی فصوص‌الحکم هم اتفاق افتاده است و مترجم آن اثر نیز در مقدمه خود (ص ۳۰، چاپ اول) آورده است: «... من بناخواه کشانده شدم در یک وادی که آمادگی روحی کافی برای طی آن را نداشتم، چه آن شور و شوقی که در گذشته مرا در آن سودا انداخته بود، فرونشسته و تماشاگر خیال، چشمم در افاق‌های دیگری دوخته بود. باری، هر دو اثر، ظاهراً با وضعی تقریباً مشابه، صید ترجمه و نشر شده‌اند که در خور تأمل و مذاقه است!»

۲. در باب نسخه مورد ترجمه

نسخه اصلی مورد استفاده مترجم، چاپ مرحوم عثمان یحیی است (ص هیجده). البته در کنار آن، از دو چاپ دیگر هم استفاده شده است (پاورقی ص ۱۸). لذا اگر خوانندگان گرامی تفاوت‌های در برخی از مواضع با متن تصحیحی مرحوم عثمان یحیی مشاهده کردند، بدانند که اختلاف متن داشته است و با مراجعه به یکی و یا هر دو متن دیگر، قضیه روشن خواهد شد (همان). البته مبنای کار در نوشتار حاضر، موضعی نیست که به خاطر تفاوت نسخه‌ها مورد توجه قرار گرفته باشند. با این حال بهتر بود مترجم محترم نشان می‌داد که سقطات و غلطات (همان) متن مرحوم عثمان یحیی کجا اتفاق افتاده است؛ به‌ویژه مواردی که از جهت متن (همان) اتفاق افتاده است و به این صورت علاوه‌بر ترجمه اثر، به نوعی نسخه منقح‌تری از متن کتاب هم، در اختیار اهل تحقیق قرار می‌گرفت؛ خاصه آن‌که دو نسخه دیگری که ایشان در کتاب تصحیح عثمان یحیی از آنها استفاده کرده است، در اختیار همگان نیست و حتی در جایی مثل کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هم یافت نمی‌شود.



۲. در باب کتاب مناقب ابن عربی

مترجم در صفحه نوزده مقدمه خود گفته است: «... برای ورود در چنین دریا و بلکه اقیانوس عظیم، نخست چنین به ذهن رسید که کتاب الدر الثمین فی مناقب الشیخ محیی الدین را که به نام مناقب ابن عربی معروف است و تألیف شیخ ابراهیم بن عبدالقاری بغدادی - متوفای ۸۲۱- است و تاریخ تألیفش ۷۸۴ هجری می‌باشد - با تلخیصاتی - ترجمه کنیم و...»

در مورد این کتاب باید گفت که نویسنده آن ابراهیم بن عبدالقاری البغدادی است نه آنچه که مترجم ذکر کرده است. البته در ادامه باز هم در مورد این نویسنده بحث پیش می‌آید، ولی آنچه که به این بخش از نوشته مترجم مربوط می‌شود، تاریخ ۷۸۴ است

که ایشان آن را به عنوان سال تألیف این کتاب عنوان کرده است؛ در حالی که در کتاب مورد بحث که به تصریح مترجم، متن تصحیح شده مرحوم صلاح الدین المنجد است (همان)، نه در مقدمه مصحح و نه در متن آن هیچ اشاره‌ای به این امر نشده است؛ چه رسد به تصریح! به علاوه، دکتر منجد در ص ۱۳، در بحث «وصف المخطوطه» می‌گوید: «پس از جست‌وجو بر ما آشکار شد که این نسخه خطی تا این تاریخ، منحصر به فرد است و بروکلان در تاریخ خود از آن نام برده و از نسخه دیگری ذکری به میان نیاورده است. در منابع و مآخذ در دسترس خود نیز ذکری از نسخه دیگری نیافتیم.»

در ادامه همین مطلب، در همین صفحه نیز گفته است: «در این نسخه، نه اسم ناسخ هست و نه تاریخ نسخ.»

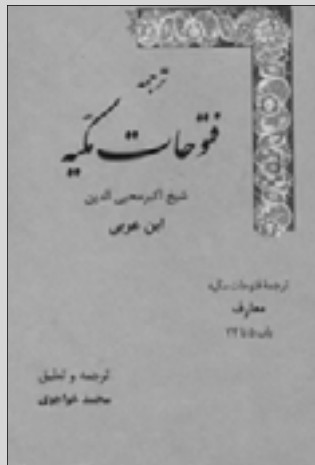
تنها جایی که در این کتاب به تاریخ ۷۸۴ برمی‌خوریم، در صفحه ۷ مقدمه دکتر منجد است که می‌گوید: بغدادی (صاحب مناقب محیی الدین) با عبارت «شیخنا» فیروزآبادی را می‌ستاید و بیان می‌کند که در سال ۷۸۴ در محضر وی استماع کرده است. با مراجعه به متن کتاب نیز (ص ۶۴) سخن دکتر صلاح الدین تأیید می‌شود. بنابراین، وجهی برای این استدلال که کتاب مناقب در سال ۷۸۴ تألیف شده است، نمی‌ماند. در مورد سال ۸۲۱ نیز که مترجم آن را سال مرگ بغدادی دانسته است، این تاریخ مربوط به الشیخ احمد ابن‌الرداد الصوفی الیمنی است که مؤلف، کتاب خود را برای وی فرستاده است (ص ۲۰ مناقب) نه صاحب مناقب.

۴. در باب ترجمه

پس از آن مترجم می‌گوید: «... محقق و مصحح کتاب مناقب ابن عربی در تمهید آن کتاب و مقدمه‌ای که بر آن نگاشته گوید:

این عربی فیلسوف متصوف اندلسی دمشقی، از بزرگان و بلکه بزرگ‌ترین وجوه فلسفی صوفیه در اسلام است. او در جودت عقل و ذکاوت فهم و ابداع خیال و وسعت علم و کثرت ربط و قدرت بر استنباط و مقایسه و استشهاد و تعدد آفاق علوم، یگانه بود. این ویژگی‌ها او را یاری کرد تا تصوف را فلسفی سازد و...» (ص نوزده).

عنوانی که مرحوم منجد برای مقدمه خود برگزیده «تمهید» است که می‌توان آن را به «دیباچه» ترجمه کرد و این عنوان، بیشتر در مواردی به کار می‌رود که نویسنده قصد ندارد مطلب مفصلی بنویسد. از این رو، ترکیب «تمهید و مقدمه» برای ترجمه آن چندان بجا نیست؛ خاصه آن که بسیاری از آثار در زبان عربی هم تمهید دارند، هم مقدمه؛ و به همین دلیل، ممکن است چنین به ذهن متبادر شود که «هم در تمهید، هم در مقدمه»!



عبارت عربی ایشان هم که ترجمه آن به قلم مترجم فتوحات ذکر شد، به این صورت است:

ابن عربی فیلسوف متصوف، اندلسی - دمشقی، کان من أكبر الوجوه الفلسفية الصوفية في الاسلام. أوتى من جودة العقل، و تألق الفهم، و إبداع الخيال، غزارة العاطفة و سعة العلم، و تعدد الأفاق، و القدرة على الاستنباط و المقایسة و الاستشهاد، ما ساعده على أن يفلسف التصوف...

که به نظر می‌رسد باید این‌گونه ترجمه می‌شد:

ابن عربی فیلسوفی متصوف، اندلسی - دمشقی، و از بزرگ‌ترین شخصیت‌های فلسفی صوفیه در اسلام است. او چنان عقل فراخ، فهم درخشان، ابداع خیال، عاطفه سرشار، دانش گسترده، تعدد آفاق، و قدرت استنباط، مقایسه و استشهادی به او داده شده بود که وی را در فلسفی سازی



تصوف یاری کرد...

در ادامه همین متن مرحوم منجد گفته است: «و یقیم مدرسة ذات أتباع مختلفین». مترجم فتوحات این جمله را به این صورت ترجمه کرده است: «و حوزه آموزشی بنیان سازد که پیروان بسیاری داشته باشد» (همان).

به نظر می‌رسد، کلمه مدرسه در این‌گونه جملات، به معنای «مکتب» است؛ مثلاً مدرسة فرانکفورت، یعنی مکتب فرانکفورت. ترجمه جمله مذکور نیز به این صورت درست است: «و مکتبی را بنیان نهد که پیروان گوناگونی دارد.»

دکتر منجد در همین صفحه از دیباچه خود (ص ۵، پاراگراف دوم) نوشته است:

«اشتمل کتابه فصوص الحکم الذی أُلّفه بدمشق، علی جماع مذهبه. و عرض فیه، و فی سائر تصانیفه، آراءه بلغة صوفیة خاصة فیها الكثير من الرمز و التشبیه و الإشارة و المجاز و قد کان یکتب ما یلهمه أو یتنزل علیه فیأتی أحياناً غامضاً. فکان لا بد لمن یقرأ مؤلفاته أن یکون علی علم أولاً بلغته الاصطلاحیة و ألفاظه، و...»

ترجمه فعلی:

«کتاب فصوص الحکم او جامع تمام آرائش می‌باشد و در آن رمز و تشبیه و اشاره و مجاز فراوان است، لذا هر چه بر او الهام می‌شده و یا واردی بر او وارد می‌گشته می‌نوشته است، پس هر کس می‌خواهد مؤلفاتش را بخواند، باید نخست لغات اصطلاحی و الفاظش را بداند و...»

ترجمه پیشنهادی:

«کتاب فصوص الحکم او که آن را در دمشق تألیف کرد، دربردارنده همه آرای اوست و او در آن و سایر نوشته‌هایش، آرای خود را با زبان صوفیانه خاصی نوشته است و رمز، تشبیه، اشاره، و مجاز فراوانی در آن وجود دارد؛ زیرا آنچه به وی الهام می‌شد یا بر او وارد می‌گشت را می‌نوشته. به همین خاطر گاهی غامض می‌شود. از این رو هر کس می‌خواهد نوشته‌های وی را بخواند، ناگزیر است پیش از هر چیز از زبان اصطلاحی و الفاظ وی آگاه باشد و...»

مترجم فتوحات (در صفحه بیست، پاراگراف سوم) یک بار نام نویسنده کتاب مناقب ابن عربی را به صورت «علی بن ابراهیم بغدادی» و یک جا با استناد به پایان رساله، نام وی را به صورت «ابن الحسن علی بن ابراهیم بن یوسف القاری البغدادی» درج کرده است (ص بیست و یک، سطر اول)؛ در حالی که در مورد اول با





توجه به نوشته دکتر منجد، ابوالحسن علی بن ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم بن یوسف القاری البغدادی است (مناقب ابن عربی، ص ۷). در مورد دوم نیز که مترجم فتوحات با استناد به پایان رساله نام وی را به گونه دیگری ضبط کرده است، عنوان صحیح «ابی الحسن ابراهیم ابن عبدالله بن ابراهیم بن یوسف القاری البغدادی» است (مناقب، ص ۸۳).

واضح است که میان «ابن الحسن» و «ابی الحسن» فرق فراوانی وجود دارد. جالب این است که کلمه مورد اختلاف (ابن و ابی) در پاورقی شماره ۱ همان صفحه مناقب، به عنوان نسخه بدل هم ذکر شده است. در پایان همان تک نسخه مورد اشاره بروکلیمان نیز همین عبارت آمده است و منجد یک بار دیگر هم (در ص ۱۴ کتاب)، آنها را

درج و ضبط کرده است. مترجم فتوحات (در ص بیست و یک مقدمه مترجم) ذیل عنوان «شرح حال ابن عربی و تألیفات او» آورده است: «هو الشيخ الامام و قدوة الأنام و ...» در حالی که در متن اصلی مناقب، (الباب الاول فی احواله، ص ۲۱)، اولین کلمه‌ای که برای معرفی شیخ به کار رفته، واژه «أنه» است، نه «هو». به علاوه، میان کلمه «الإمام» و «قدوة» حرف «و» را به کار برده است؛ در حالی که در متن اصلی این حرف وجود ندارد و عبارت مؤلف مناقب به این صورت است: «أنه الشيخ الإمام، قدوة الأنام، ...» این افزایش در دو جای دیگر همین پاراگراف هم به اشتباه صورت گرفته است.

مترجم در همین صفحه، و ذیل همین عنوان به نقل از کتاب مناقب آورده است: «... افاض الله علينا من بركات اسراره الطاهرة الزاهرة ما يبلغ بها صلاح الاحوال ...» در حالی که در اصل، ما يبلغ بنا است و همین درست است؛ خاصه آن که استاد المنجد هم اشتباه نسخه را که همان «بها» است، تصحیح کرده و (در پاورقی شماره ۲ همان ص ۲۱) آن را ذکر نموده است.

مترجم فتوحات (در همین صفحه، پاراگراف دوم) ذیل همان عنوان نوشته است:

« او در شهر مُرسیه کشور اندلس (اسپانیای کنونی) شب دوشنبه هفدهم ماه رمضان المبارک سال پانصد و شصت هجری به دنیا آمد و در آنجا رشد و نمو یافت و سپس به شهر اشبیلیه که پایتخت کشور اندلس بود - در هجده سالگی انتقال یافت و تا سی و هشت سالگی در آنجا ماند و ...»

مؤلف مناقب این مطلب را به این صورت آورده است:

«و كان مولده بِمُرسیة، بلدة من بلاد الأندلس، ليلة الإثنين سابع عشر رمضان المعظم سنة ستين و خمس مئة و نشأ بها. ثم انتقل الى اشبيلية، و هي تحت بلاد الأندلس، سنة ثمان و ستين. فأقام بها الى سنة ثمان و تسعين.»

ترجمه:

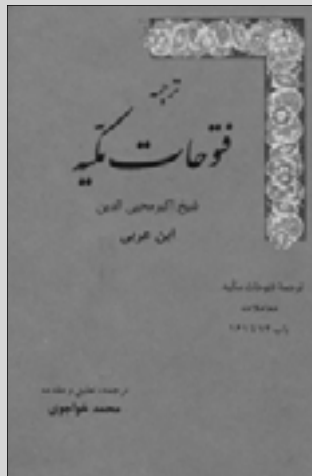
«وی در شب دوشنبه هفدهم رمضان المعظم سال ۵۶۰ در مُرسیه، یکی از شهرهای اندلس به دنیا آمد و در آن نشو و نما یافت تا این که در سال ۵۶۸، به اشبیلیه، پایتخت اندلس، منتقل شد و تا سال ۵۹۸ در آنجا اقامت گزید.»

مشخص می شود که انتقال ابن عربی به اشبیلیه، در هشت سالگی بوده نه در هیجده سالگی؛ خاصه آنکه خود ایشان در صفحه پنجاه و سه، به نقل از فاضل گرانمایه دکتر جهانگیری و کتاب ارزشمندان به نام محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی (توصیفات از مترجم فتوحات است) آورده است:

«ابن عربی در هشت سالگی همراه خانواده اش به اشبیلیه - پایتخت اندلس - انتقال

یافت و تا سال ۵۹۸ در آنجا ماند!»





به‌علاوه، خط جمله معترضه‌ای که در عبارت مترجم آمده بود، مشخص نشده است!

بیش از این دربارهٔ مقدمهٔ مترجم محترم بحث و فحص نمی‌کنیم. اجمالاً چند نکته را مدنظر قرار می‌دهیم.

۱. مترجم محترم اظهار داشته است که اصولاً قلم عرب‌زبان‌های اندلس و بالجمله مغربیان - امثال ابن‌خلدون و غیره - یک نوع اغلاق و پیچیدگی دارد که مانند کتاب‌های ابن‌رشد و غیره، کمند ترجمه به کاخ کنگره آنها دشوار می‌نشیند... (ص شانزده).

۲. وی در توجیه عدم ترجمه اکثریت قریب به اتفاق اشعار فتوحات گفته است: «... چون واقعاً این مطالب ادبی در محدوده زبان فارسی که نسبت به زبان عربی فضای بسیار محدودی دارد - و نیز در

چارچوب ترجمه - نمی‌گنجد...» (همان صص هفده و هجده).

۳. «البته در کتاب فتوحات از آن نثرهای قونوی و تفننات ادبی او خبری نیست» (ص هجده).

۴. «اشعار ابن‌عربی در عین این که شرح مطلب است، ولی زبان رمزناک دارد که خامه‌ای توجیه‌گرانه - غیر از خامهٔ ترجمی - می‌خواهد...» (همان ۹).

۵. «در هر صورت منکران ابن‌عربی از قبیل واسطی و ... ابن‌تیمیه و ابوحنان اندلسی و ابن‌خلدون بربری و ... امثال اینها هستند که نه اهل طریق‌اند و نه صاحب فهم رشید» (ص بیست و چهار، پاورقی).

در مورد نکته نخست باید گفت سخن ایشان در مورد عرب‌زبان‌های اندلس و مغربیان تا حدّ زیادی درست است که البته این امر، به‌ویژه در مورد دو شخص خاصی که ایشان نام برده است، زمانی موضوعیت داشت که اصطلاحات و زبان خاص آنها فهم نشده بود؛ مثلاً واژگان خاصی که ابن‌خلدون برای اهداف مشخص خویش به کار می‌برد، ناشناخته بود یا نظام فلسفی ابن‌رشد درک نشده بود، اما امروزه با توجه به تحقیقات پژوهشگران تاریخ و فلسفه، همچون مرحوم محمد پروین گنابادی در ایران و استاد محمد عابد الجابری و گروه همکارانش در جهان عرب، هم نکات و مبهمات آنان فهم شده و هم اغلاق و ابهامی در متون آنان دیده نمی‌شود. دیگر این که به توصیه دکتر صلاح‌الدین المنجد که خود مترجم فتوحات، آن را به نوعی ترجمه کرد، پیش از ورود به ترجمه آثار کسانی چون ابن‌عربی، باید از زبان اصطلاحی و الفاظ آنان آگاه بود و این، امری ناگزیر است.

از این گذشته ما جز یک اثر، کدام اثر ابن‌رشد را ترجمه کرده‌ایم و دریافتیم که کمند ترجمه به کاخ کنگره آن نمی‌نشیند؟ کدام مترجم و اهل تحقیق صریحاً اعلام کرده است که دلیل ترجمه نشدن آثار ابن‌رشد، ترجمه‌ناپذیری آنها است؟

در مورد نکته دوم هم باید گفت که هیچ دلیل و مدرک مستدلّ در دست نیست که نشان دهد زبان فارسی به قدری فقیر و بینوا است که امکان فهم و هضم و در نتیجه انتقال محتوای لغات و عبارات و ترکیبات زبان عربی را ندارد. بر عکس، در طول تاریخ بلند، نزدیکی و آشنایی این دو زبان با یکدیگر، هم امکان ترجمه و انتقال متون و کلمات از یکی از آنها به دیگری فراهم بوده و هم در هر جا این امکان فراهم شده است، زبان فارسی - در صورت توانایی مترجم و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های ذهنی و زبانی وی - به‌خوبی زمینهٔ انتقال آثار عربی به بستر خود را فراهم نموده است؛ طوری که حتی از همان روزگاران اولیه، زمینه و امکان ترجمهٔ قرآن - به مثابه بلاغی‌ترین و اعجاز‌انگیزترین متن در زبان عربی - به زبان دری فراهم شد.^۱

به‌علاوه، بنا بر محاسبه ساده‌ای که جناب دکتر محمود حسابی، استاد دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان زبان ایران در رساله توانایی زبان فارسی آورده‌اند، حداکثر متصور کلماتی که می‌توان در عربی ساخت، به دو میلیون نمی‌رسد ... حال آن که اگر آیین واژه‌سازی را در زبان فارسی بیاموزیم، حداقل لغات فارسی ۲۲۶



میلیون است. قطع نظر از این که بنا بر همان رساله برای آموختن کامل مبنای زبان فارسی دانستن ۱۵۰۰ ریشه و ۲۵۰ پیشوند و ۶۰۰ پسوند [یعنی جمعاً ۲۳۵۰] کافی است.^۲

از سوی دیگر، شادروان بدیع‌الزمان فروزان‌فر در فرهنگ تازی به پارسی می‌گوید: «زبان تازی از دیرباز با زبان پارسی درآمیخته و پارسی‌زبان برخی از واژه‌های تازی را که شماره آنها بسیار کم و خوارمایه می‌باشد، در گفتن و نوشتن آورده‌اند، بی‌آنکه از اندازه نیاز بگذرند و برای نمودن دانش و برتری خویش، تازی را به پارسی آمیزند، لیکن در سده‌های پسین که گمان این که دانستن زبان تازی مایهٔ ارجمندی و نشانهٔ کمال راستین تواند بود...»^۳

نمونهٔ بارز توانمندی و فراخی دامنهٔ زبان فارسی، شاهکار ماندگار ایرانی، شاهنامه است که در ماجراهایی با آن همه فراز و فرد، با تکیه



بر گنجینه واژگان فارسی، چنان سربلند و سرفراز بیرون آمده است، که مایهٔ مباهات همه ایرانیان و شگفتی دیگران شده است. به‌علاوه، اگر عربی فضای گسترده‌تری دارد، چرا از دبستان فارسی، واژگان فارسی فراوانی را به وام گرفته است؛ چنان که در عظیم‌ترین و حتی خردترین فرهنگ‌های مربوط به زبان و ادب خود، واژهٔ «معرّب» جزء جدایی‌ناپذیر آنهاست؟ و...

من فارس نیستم و آنچه به مثابه نماد و نمود دربارهٔ توانایی فارسی گفته شد، از زمره تاخت و تازهای قومیت‌گرایانه و ... نیست. خواست اصلی این بود که نشان داده شود که دلیل جناب مترجم برای عدم ترجمه اشعار عربی فتوحات به زبانی فارسی، محدودیت زبان فارسی نیست. همین! خاصه آن که، چنان که در نکته شماره ۳ آورده شده است، مترجم تصریح کرده که در فتوحات از تفننات ادبی خبری نیست به‌علاوه، در نکته ۴ تصریح شده است که اشعار ابن عربی شرح مطلب هستند و این، بسیار مایهٔ شگفتی است که با آن که در آن اشعار تفنن خاصی نیست و در قبل یا بعد از آنها نیز خود ابن عربی به نوعی مفهوم آنها را توضیح داده است، باز هم زبان فارسی امکان ترجمه آنها را نداشته باشد.

از این رو، فکر می‌کنم آنچه که مترجم به عنوان دلیل یا علت عدم ترجمه این اشعار آورده‌اند، توجیه‌گرانه است. به‌علاوه، خود ایشان گفته‌اند که خامه‌ای توجیه‌گرانه - غیر از خامهٔ ترجمی - می‌خواهد. بر این اساس بهتر بود، که مترجم با هر خامه‌ای که تمایل داشتند و با اهداف و مقاصد ابن عربی هماهنگی داشت، اشعار را ترجمه می‌کردند. خاصه آن که ایشان در موارد متعدّد دیگر، تعلیقات عثمان یحیی و همکاران ایشان را نیز در پاورقی آورده‌اند یا خودشان تعلیقه‌ای به متن افزوده‌اند. از این رو، اگر معنای شرح الإسمی اشعار را کافی نمی‌دانستند، این امکان فراهم بود که در پاورقی یا... شرح و بیان بیشتر و لازم آن اشعار را می‌آوردند و این همان کاری است که به خاطر آن، عنوان «تعلیق» روی جلد را برازنده مترجم می‌سازد. در ادامه باز هم به موضوع اشعار رجوع می‌کنیم.

دربارهٔ نکته ۵ نیز به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که اگر بپذیریم که در نقد شخصیت‌هایی مانند ابن تیمیه، هر سخن و ردّ و انکار و حتی تهمت و افتزایی، امروزه در این گونه بازارها روا و رایج باشد، نمی‌توان اجازه داد و اصلاً پذیرفت که به شخصیت‌های عظیم و عزیز مثل ابن خلدون ناروا و ناسزا گفت. ابن خلدون در تمدن اسلامی، به تنهایی بار سنگین و گرانی را بر دوش گرفته است و اعتبار شایان و ارجمندی را به بسیاری از وجوه دیگر این تمدن بخشیده است. با این حال، بسیار حیرانم از این که مترجم فتوحات، به کسی که بنیانگذار فلسفه تاریخ، جامعه‌شناس و برخی دیگر از علوم انسانی است و تمدنی‌ترین علم بشر را طراحی و پی‌ریزی کرده است، بربری می‌خواند. حتی اگر فرض کنیم فهم ابن خلدون از ابن عربی و مکتب وی نه تنها ناقص و نارسا، بلکه اشتباه و خطا بوده است، و یا با سپاه و لشکر فراوان قصد سوزاندن آثار و مکتب وی را داشته است

دلیل جناب مترجم
برای عدم ترجمه
اشعار عربی فتوحات
به زبانی فارسی،
محدودیت زبان فارسی
نیست.



- که نداشته است - کسی اجازه ندارد درباره‌ی وی این گونه جفاکاری کند. اگر نقدی بر ابن خلدون در این وادی وارد است، مکتوب کردن آن، منصفانه‌ترین و عاقلانه‌ترین کار است؛ خاصه آن که امکان چاپ و نشر نوشته‌هایی از این دست برای مترجم فراهم است.

نگاهی به ترجمه فتوحات

در این بخش نگاهی گذرا به ترجمه فتوحات می‌افکنیم. البته در برخی موارد که مربوط به کل کتاب (مقدمه مترجم و متن) می‌شود، از مقدمه نیز سخن به میان می‌آوریم.

اشتباهات تایپی

اشتباهات تایپی و ویرایشی از همان ابتدای متن (صفحه شانزده، که در اصل صفحه دوم مقدمه مترجم است)، شروع می‌شود. مثلاً:

« سَيِّمًا خَتَمَ أُمَّةَ النَّجْبَا وَ پايان بخش اوصیا، الذی بیده رُزْقُ الوری و ... »

در این متن، کلمه رُزْق، با توجه به سیاق متن، باید رِزْق باشد. و پیداست میان این دو واژه با این دو اعراب، تفاوت فاحشی وجود دارد.

در صفحه هفده (صفحه سوم مقدمه) آمده است:

« اِنَّ لَهِ فِي اَيَّامِ ذَهْرِ كُمْ نَفَحَاتٌ مِّن رَّحْمَتِهِ اَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ: اَلْاُمُورُ مَرْهُونَةٌ

باوقاتها. »

در این متن چند اشتباه تایپی رخ داده است که برخی از آنها معنا را دگرگون می‌سازند و برخی هم اساساً با دستور زبان عربی منافات دارند:

« ذَهْرٍ كُمْ ← ذَهْرٍ كُمْ؛ فَتَعَرَّضُوا ← فَتَعَرَّضُوا؛ اَلْاُمُورُ ← اَلْاُمُورُ؛ مَرْهُونَةٌ ← مَرْهُونَةٌ »

در صفحه نوزده، آیه قرآن به این صورت آمده است: «اللَّهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ ...» و درست آن به این صورت است: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ ...» است.

در موارد متعدد دیگر نیز آیات اشتباه تایپ شده‌اند. مثلاً (در ص ۳۷ و ۳۸، پاورقی ۳)، عبارت: «لَمْ يَتَّبِعْ» (حجرات ۱۱) به صورت «لم تيب» آمده است. اشکال عمده در مورد آیات قرآنی، عدم اعراب‌گذاری آنها است. در حالی که با استفاده از نرم‌افزارهای قرآنی، امکان وقوع هرگونه خطا و ... در مورد آیات منتفی می‌شود!

از جمله اشتباهات تایپی دیگر، ص ۳۷ و ۳۸، پاراگراف دوم، کلمه «ششم» است که البته منظور، «شش» است. در پاراگراف آخر هم، کلمه «کیک» آمده است که منظور «کلک» است.

در ص پنجاه، پاراگراف دوم از پایین، «کتاب و منصفات او ...» که به نظر می‌رسد، «کتاب‌ها و منصفات او ...» مد نظر بوده است.

در ص پنجاه و یک سطر آخر، «لسان‌الدین بن ...» که «لسان‌الدین بن ...» درست است. در ص شصت پاراگراف دوم: «ظَهَرَ قَبْرُ مُحْيِي الدِّينِ» که درست آن، «ظَهَرَ قَبْرُ مُحْيِي الدِّينِ» است. اشتباهات تایپی فراوان دیگری هم وجود دارد که چون مقصود نشان دادن این اشتباهات است، نه احصای آنها، به همین مقدار بسنده می‌شود.

اما از این نکته نمی‌توان گذشت که یکی از مهم‌ترین جاهایی که اشتباهات تایپی به مفضل عظیمی بدل می‌شود، اشعار عربی است. یکی از اشتباهات عام در مورد اشعار، عدم رعایت فاصله کلمات است. مثلاً:

۱۶/۱ (شماره‌ها معنای خاصی دارند که هم در متن عربی و هم در ترجمه ابقا شده‌اند) بیت دهم: فلقد و هبت ← فلقد

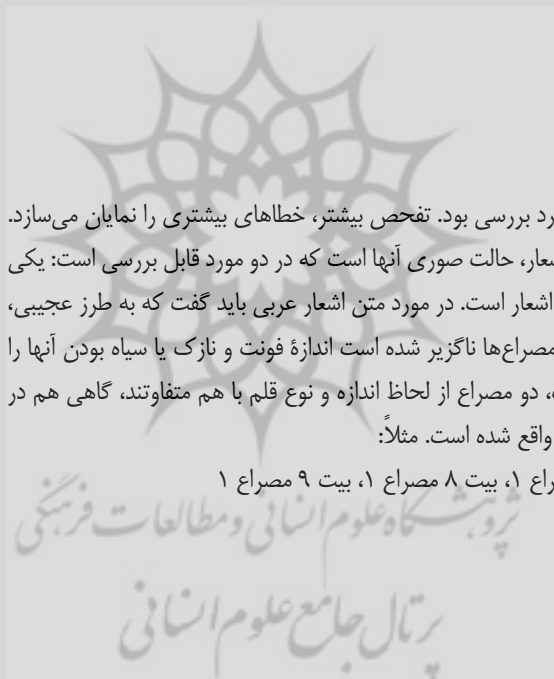
وهبت





در مورد اشعار عربی،
حذف بسیاری از
اعراب گذاری‌هایی است که
در متن مصحح
مرحوم عثمان یحیی
ضبط شده‌اند.
واضح است که
با وجود فقدان
ترجمه اکثریت
قریب به اتفاق اشعار،
وجود این نشانه‌ها
ضروری و واجب است
که متأسفانه
حذف شده‌اند.

۱۶/۱ بیت یازدهم: وانشر ← و انثر؛ لفتوادک ← لفتوادک
۳۸/۱ بیت ۳: و بدانور لا یعانین ... ← و بدا بنور لا یعانین
۳۸/۱ بیت ۶: فینفس ما قدمت به ... ← فینفس ما قامت به ...
۳۸/۱ بیت ۱۱: خَصَّ الجیب ... ← خَصَّ الحیب...
۳۹/۱ بیت ۲: وَ جَنَاء ← وَ جَنَاء
۴۱/۱ بیت ۱: فی الفضة ← فی الغضة
۴۲/۱ بیت ۲: کنا بنا و رداء ← کنا بنا و رداء
۴۴/۱ بیت ۳: اَن یبدوا ← اَن یبدوا
۴۵/۱ بیت ۴: فکأننا سیان ← فکأننا سیان
۴۶/۱ بیت ۲: والبُعدُ قُربی و الضیاء الدنوّ تنائی ← والبُعدُ قُربی و الدنوّ ...
۴۶/۱ بیت ۵: احداً خَلْفَه ← احداً خَلْفَه
۴۶/۱ بیت ۸: فالشکر ← فالشکر
۱/۲ بیت ۳ و ۴: لِلاَحْرَفِ ← لِلاَحْرَفِ
۲/۱ بیت ۴: و اُصُولُ ← اُصُولُ
۱/۲ بیت ۵: العوالم ← العوالم
۷۷/۲ بیت ۱: الأیْدِ ← الأیْدِ
۷۷/۲ بیت ۲: تَلْحَقُ ← تَلْحَقُ
...



آنچه گذشت فقط بخشی از اشعار مورد بررسی بود. تفحص بیشتر، خطاهای بیشتری را نمایان می‌سازد. یکی دیگر از نکات مورد توجه در زمینه اشعار، حالت صوری آنها است که در دو مورد قابل بررسی است: یکی متن اشعار عربی، و دیگری ترجمه برخی اشعار است. در مورد متن اشعار عربی باید گفت که به طرز عجیبی، گاهی صفحه آرا یا ... به خاطر ترازبندی مصراع‌ها ناگزیر شده است اندازه فونت و نازک یا سیاه بودن آنها را تغییر دهد و از این رو، گاهی در یک بیت، دو مصراع از لحاظ اندازه و نوع قلم با هم متفاوتند، گاهی هم در یک قطعه شعر چندین بار این امر عجیب واقع شده است. مثلاً:

۳۷/۱: بیت ۲ مصراع ۱، بیت ۳ مصراع ۱، بیت ۸ مصراع ۱، بیت ۹ مصراع ۱
۳۸/۱: بیت ۱، مصراع ۱
۵۰/۱: بیت ۴، مصراع ۱
۱/۲: بیت ۱، مصراع ۱
...

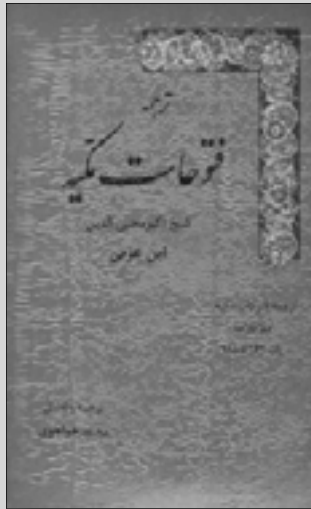
که واضح است یکدستی ظاهری اشعار و سیمای صفحات را بر هم می‌زند. ترجمه اشعار هم که به ندرت اتفاق افتاده است. بهتر آن بود که فونت ترجمه حداقل از لحاظ اندازه، اندکی متفاوت می‌شد و با متن تمایز پیدا می‌کرد که متأسفانه این کار هم صورت نگرفته است.

نکته دیگر در مورد اشعار عربی، حذف بسیاری از اعراب گذاری‌هایی است که در متن مصحح مرحوم عثمان یحیی ضبط شده‌اند. واضح است که با وجود فقدان ترجمه اکثریت قریب به اتفاق اشعار، وجود این نشانه‌ها ضروری و واجب است که متأسفانه حذف شده‌اند.

نکته دیگری که در همین جا قابل ذکر است، ذکر نکردن منابع و مأخذ اشعار فارسی‌ای است که مترجم فتوحات به‌ویژه در مقدمه خویش از آنها استفاده کرده است که بهتر بود، ذکر می‌شد. در برخی موارد هم که شعری ذکر شده است - به ویژه از منوی - علاوه بر اختلاف نسخه، اشتباه در قافیه و ... رخ داده است. مثلاً در صفحه ۵۰ و چهل و پنج، شعری از مولانا جلال‌الدین به این صورت نقل شده است (البته بدون ذکر منبع):



صورت سرکش گدازان کن چو شمع
تا ببینی زیر آن وحدت چو گنج
که باید دید که قافیه کردن شمع و گنج چگونه اتفاق افتاده
است؟



پاورقی‌ها

یکی از موارد قابل بررسی در ترجمه فتوحات، پاورقی‌های آن است که درباره آنها چند نکته قابل بررسی است.

چنانکه در چاپ‌های معتبر مثل اثر عثمان یحیی مرسوم است، مصحح/ مصححان، علاوه بر ذکر نسخه‌بدل‌ها و نکات ضروری مرتبط با تصحیح متن، برخی تعلیقات و شرح و بسط‌های مرتبط با لغات و اصطلاحات را نیز به متن می‌افزایند تا ضمن رفع ابهام - ولو به صورت اجمالی - در پاره‌ای موارد نیز گره‌گشایی کنند. یحیی نیز

این کار را انجام داده است. مترجم فتوحات هم با توجه به این که در مقدمه خود (ص هیجده) ذکر کرده که متن مورد استفاده وی در ترجمه، متن مصحح عثمان یحیی و ... است، سزاوار و درست این بود که ضمن گشودن پاراگرافی، از آن همه مقدمه، برای پاورقی‌ها بیان می‌کرد که کدام پاورقی از عثمان یحیی و همکاران او است و کدام از مترجم؛ و نشان می‌داد که کجا پاورقی مصحح متن عربی به پایان می‌رسد و از کجا سخن مترجم فتوحات شروع می‌شود. خاصه آن که در موارد بسیار مهمی، مصحح با برخی شرح و بیان‌های مفید در پاورقی، معنای عبارت مبهمی از متن را بیان کرده است! درست است که این‌گونه موارد را مترجم می‌کوشد در متن اعمال کند و نیازی به ابقا و ثبت مکرر آنها نیست، با این حال چه زیبا بود اگر ذکر می‌شد (در همان پاراگراف نانوشته در مقدمه مطول) که گاهی از گره‌گشایی‌های عثمان یحیی استفاده شده است.

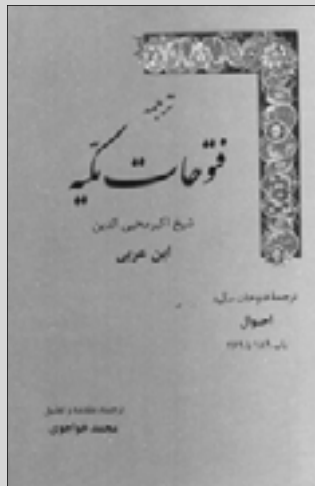
به عنوان نمونه، مترجم (در پاورقی شماره ۵، صفحه ۷)، گفته است: «مصحح کتاب - عثمان یحیی - گوید: هیئت و صیغه تکریمی که شیخ رضی‌الله به سرورمان «علی» در اینجا اطلاق کرده است، همان صیغه و هیئتی است که برادران شیعه‌مان استعمال می‌کنند.»

از ظاهر این جمله چنین به ذهن متبادر می‌شود که چهار پاورقی دیگر این صفحه از خود مترجم است. در حالی که چنین نیست. به علاوه، سه چهار نکته مهم در پاورقی‌های همین صفحه (در متن عربی) هست که متأسفانه مترجم آنها را یا حذف کرده یا نادیده گرفته است. مثلاً از پاورقی شماره ۱ (ج ۱، ص ۴۴ متن عربی) به یکی از عنوان‌گذاری‌های مهم شیخ حیدر بن علی الآملی و کتاب جامع‌الأسرار وی (ص ۴۳۳ سطر ۱۲) اشاره کرده که انجمن فرانسوی تحقیقات ایرانی منتشر کرده است. دیگر این که، به یکی از ویژگی‌های نگارش مهم ابن عربی اشاره کرده است، که در فهم و ترجمه متن فتوحات بسیار مهم و گره‌گشا است و آن این که در بسیاری موارد (و از جمله مورد مرتبط با همین پاورقی)، ابن عربی کلمه «لَمَّا» را نه به عنوان شرطیه بلکه به معنای اخبار در زمان مطلق به کار می‌برد و...، که هر چند ذکر آن در ترجمه فارسی به ظاهر کارآمدی چندانی ندارد، اما بیان آن به عنوان یکی از نکات سبکی و نگارش ابن عربی برای خواننده - به‌ویژه اهل پژوهش - مهم بود.

از این نوشته در همین پاورقی، در سه مورد کلام ابن عربی را با سه آیه قرآن مرتبط دانسته و آنها را ذکر کرده است، ولی در ترجمه فارسی به دلیل رعایت نکردن تفکیک میان پاورقی‌های مصحح و مترجم، چنین به نظر می‌آید که آنها را مترجم به متن افزوده است.

به علاوه، متن عثمان یحیی در مورد پاورقی شماره ۵ این است:





«یلاحظ منا أن صيغة التكریم التي أطلقها

الشیخ علی سیدنا علی هی نفس الصیغة المستعملة

عند إخواننا الشیعة.»

ترجمه دقیق و بی‌حشو و زواید آن نیز این است:

«ملاحظه می‌شود که صیغه تکریمی که شیخ

بر سرورمان علی اطلاق می‌کند، همان صیغه‌ای

است که نزد برادران شیعه ما به کار می‌رود.»

در مورد پاورقی‌ها هم به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

متن فتوحات

با توجه به آنچه گذشت تا حدودی آشکار می‌شود که متن

فتوحات نیز عاری از سهو و خطای ترجمه‌ای یا نگارشی نخواهد بود.

از این رو، در ادامه به برخی از موارد آن اشاره می‌کنیم. در این بخش، ابتدا متن عربی، پس از آن، ترجمه فعلی و سپس ترجمه پیشنهادی ارائه می‌شود.

*

الجزء الأول من الفتح المکی

بسم الله الرحمن الرحیم

(خطبة الكتاب)

(تأملات فی الحقیقة الوجودیة)

ترجمه فعلی:

هُوَ

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش اول از فتح مکی

دقت و تفکراتی چند در حقیقت وجودی

ترجمه پیشنهادی:

بخش اول از فتح مکی

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبة کتاب

تأملاتی درباره حقیقت وجودی

وضعیت قرار گرفتن عنوان‌ها در متن عربی و ترجمه فعلی بر همین منوال است. به علاوه، مترجم بعد از کلمه بخش اول، شماره ۲، قرار داده است که نشانه ارجاع به پاورقی شماره ۲ است و با آن که تصور می‌رود، چنان که مرسوم است، در این پاورقی درباره عبارت بخش اول سخنی به میان بیاید، بخش بعدی این عبارت، یعنی «فتح» به صورت مختصر توضیح داده شده است.

* صفحه ۴۱، متن اصلی شماره ۱، ص ۳ ترجمه، شماره ۱/۱:

«الحمد لله الذی أوجد الأشياء عن عدم و عدمه...»

ترجمه فعلی:

«سپاس مر پروردگاری را که موجودات را از عدم و از عدم آن پدید آورد...»

در ترجمه، مترجم روی عبارت «عدم» اول شماره ۴ گذاشته است و به سبک خویش کوشیده است، معنای این واژه را در این سیاق از کلام مؤلف شرح دهد. در حالی که مسئله مهم، توضیح حرف «عن» است



که در ترجمه به صورت «از» ترجمه شده است و مصحح نیز آن را در متن اصلی با تأکید خاصی به این صورت توضیح داده است:

«عن عدم»: اشیاء به صورت «عن عدم» ایجاد شده‌اند، نه به صورت «من عدم». در حالت اول [عن عدم] ایجاد اشیاء به معنای انتقال آنها از طور کمون (یا همان وجود بالقوه که ابن عربی آن را وجود علمی می‌نامد) به طور ظهور (یا همان وجود عینی یا وجود بالفعل) است، اما در حالت دوم (ایجاد به صورت من عدم) عقلاً تصویری نادرست است؛ زیرا به نفی خود مبدأ ایجادکننده می‌انجامد.

با این حال، مترجم فتوحات این توضیح ظاهراً ساده، اما راه‌گشا را حذف کرده است و به جای گره‌گشایی از عبارت «عن عدم»، خواننده را با همان عبارت متناقض «از عدم» تنها گذاشته است.

نکته دیگر در این عبارت، «و عدمه» است. مترجم فتوحات توضیح ساده و گویای عثمان یحیی را در این باره نیز حذف کرده و در لابه‌لای شرح و بیان خود گنجانده است. در حالی که عثمان یحیی به صورت ساده این عبارت را در پاورقی همان صفحه به این صورت توضیح داده است:

«و عدمه»: یعنی عدمِ عدم؛ که عبارت است از وجود غیبی در حضرت الهی، که «عین ثابت» هر موجود بالفعلی است، اما دریغ از پاورقی درست و کارگشا.

در ادامه ترجمه همین بند یا فقره از متن اصلی این گونه می‌خوانیم: «...تا بدان، راز حدوث اشیا و قدمشان از قدم او، ما را تحقق و ثبوت یابد، و نزد این تحقق و ثبوت - آن گونه که از صدق قدمش ما را بدان آگاهی بخشید - بایستیم.»

در این عبارت، ترکیب «صدق قدم» غلط محض و فاحش است. اصل این ترکیب، صدق قدم است که در قرآن هم به کار رفته است؛ به‌ویژه آن که عثمان یحیی برای آن حرکات هم گذاشته است: (صِدْقُ قَدَمِهِ)! به‌علاوه، بهتر و فصیح‌تر آن بود که به جای «بایستیم»، که ترجمه‌ای تحت‌اللفظی است، عبارتی نظیر «بسنده کنیم» و ... را می‌آورد.

* در همین صفحه از متن اصلی، با شماره ۲، و در صفحه شماره ۴ ترجمه با شماره ۱/۲ این گونه آمده است:

«(۲) فظهر - سبحانه - وظهر و أظهر. و ما بطن، و لکنه بطن و أبطن. و أثبت له الإسم الأول وجود عین العبد، و قد کان له ثبت. و أثبت له الإسم الآخر تقدیر الفناء و الفقد، و قد کان قبل ذلک ثبت.»

ترجمه فعلی:

«پس خداوند سبحان ظاهر گردید و غلبه و اقتدار یافت و ظاهر گشت، باطن و پنهان نگشت و بلکه باطن و پنهان‌تر گردید، و اسم «الاول» وجود بنده را برایش ثبوت و تحقق بخشید- در حالی که پیش از این برایش ثابت بود - و اسم «الآخر» تقدیر فنا و فقدان را برایش تحقق و ثبوت داد- در حالی که پیش از این برایش ثابت بود.»

در این فقره، عثمان یحیی چند کلمه را در پاورقی توضیح داده است:

«فظهر ... و اظهر»: «ظهر» اول به معنای ظهور است و آن تجلیات حق در همه اشیا / در هر چیز است. «ظهر» دوم به معنای غلبه و اقتدار است و آن ظهور حق بر هر چیز / بر همه اشیا است. «و ما بطن»: یعنی دور نشد. «و لکنه بطن»: یعنی پنهان گشت.

بر این اساس، ترجمه این بخش از این فقره به این صورت پیشنهاد می‌شود:

«از این رو، خداوند سبحان ظهور کرد و بر همه اشیا غلبه نمود و نمایان گشت و دور نشد، بلکه پنهان

و پنهان‌تر گردید.»

در بخش دوم این عبارت یک اشتباه فاحش رخ داده است. به این صورت که عثمان یحیی، چنان که در متن عربی درج شد، برای چند کلمه حرکات خاص عربی گذاشته است که طبیعتاً کارکرد جایگاه و معنای آنها را در جمله مشخص می‌سازد: الإسم، وجود، الإسم، تقدیر.



با دقتی نه چندان زیاد، مشخص می‌گردد کلمات «وجود» و «تقدیر» باید به صورت نهاد/فاعل ترجمه شوند و کلمات «الإِسْم» و «الإِسْم» باید به صورت خبر یا گزاره ترجمه شوند، اما مترجم **فتوحات**، دقیقاً جای آنها را تغییر داده است. با این حال، نه این اشتباه فاحش عثمان یحیی را گوشزد کرده است! (اگر چنانچه اشتباه از اوست) و نه کار را توجیه کرده است! (اگر چنانچه کار ایشان درست است)!

باری، ترجمه متن با توجه به علامت‌گذاری عثمان یحیی به این صورت پیشنهاد می‌شود:

«... و وجود عین عبد، اسم «الاول» را برای او اثبات کرد؛ در حالی که این اسم برای او ثابت بود. تقدیر

فنا و فقد هم اسم «الآخر» را برای وی اثبات نمود، در حالی که این اسم ثابت بود.»

* در ص ۴۲ متن اصلی با شماره ۴، و ص ۵ ترجمه با شماره ۱/۴ این گونه می‌خوانیم:

«... بل العبد فی ذلک الموطن الأتزه، لاحق بالتزیه، لا آتَه - سبحانه و تعالی - فی ذلک المقام الأتزه،

یلحقه التشبیه.»

ترجمه فعلی:

«بلکه بنده در آن موطن پاک و مقدس، فراگیر تنزیه است، نه اینکه خداوند تبارک و تعالی در آن مقام

بلند و پاک، فراگیر تشبیه است.»

ترجمه پیشنهادی:

«بلکه عبد در آن موطن بسیار منزّه، به تنزیه می‌پیوندد (منزّه می‌شود) نه این که به خداوند - سبحانه و

تعالی - در آن جایگاه بسیار منزّه، تشبیه ملحق می‌شود (گرد تشبیه بر وی می‌نشیند یا ...).»

* فقره ۸ عربی، شماره ۱/۸ ترجمه:

«و أشکره شکر من تحقّق أن بالتکلیف ظهر الإسم المعبود. و بوجود حقیقة «لا حول و لا قوة إلا بالله»

ظهرت حقیقة الجود.»

ترجمه فعلی:

«او را ثنا می‌گویم، ثنای کسی که این تحقّق را یافته که به واسطه تکلیف، اسم «المعبود» آشکار

می‌شود و به سبب وجود حقیقت «لا حول و لا قوة إلا بالله» = هیچ حرکت و نیرویی جز به خدا نیست» حقیقت

«جود» و عطا ظاهر می‌گردد.»

در متن عبارت فعلِ ظهر و ظهورت، ماضی هستند و هیچ نکته‌ای هم در میان نیست که ما را ملزم سازد که آنها را به صورت مضارع ترجمه نماییم.

ترجمه پیشنهادی:

«او را سپاس می‌گزارم، به‌سان سپاس‌گزاری کسی که به‌درستی درک کرده است که از طریق تکلیف/

به وسیله تکلیف اسم «المعبود» ظاهر شده است و به دلیل وجود حقیقت «لا حول و لا قوة إلا بالله» حقیقت

جود ظاهر گشته است.»

* در انتهای همین بند آمده است:

«فأنت ... محبوب»

در ترجمه فارسی به جای محبوب، محبوب آورده شده است.

* بند ۱۰ عربی، ۱/۱۰ ترجمه:

«السید الصادق ... لیریه من أسرى به ما أودع من الآيات و الحقائق، فیما أبداع من الخلاق.»

ترجمه فعلی:

«سرور راستگویان .. تا کسی که او را به شب سیر داده، آنچه از شگفتی‌های خلقت - از آیات و حقایق

که برایش آماده داشته بود - نشانش دهد.»

ترجمه پیشنهادی:

«سرور راستگو ... تا کسی که او را در شب سیر داد (و به معراج برد)، آیات و حقایقی را که در آفریده‌هایش



به ودیعت نهاده است، به وی نشان دهد.»

* بند ۱۳ عربی، ۱/۱۳ ترجمه:

«أنصب له منبراً طرّافاً بين يديّ. ثم أشار إليّ: أن قم - يا محمد - عليه، فأثن على من أرسلني وعلّيّ.

فإن فيك شعرة منّي لاصبر لها عنّي.»

ترجمه فعلی:

«برایش در حضور من منبر «طرفاء» را برپا دار، سپس به من اشاره کرد و فرمود: ای محمد! بایست

و بر کسی که مرا فرستاده است و بر من، ثنا و ستایش کن! زیرا در تو هم تار مویی از من هست که مرا از

آن شکیبایی نیست.»

ترجمه پیشنهادی:

«برای او در حضور من منبر «طرفاء» را برپا دار. سپس به من اشاره کرد و فرمود: ای محمد! بر منبر

برو و کسی را که مرا فرستاده است و من را ستایش کن؛ زیرا در تو تار مویی از من هست که از من صبر

و قرار ندارد.»

* بند ۷۸ عربی، ۱/۷۸ ترجمه:

«و كذلك لم يكن لقول الرضى، من حفدة علي بن ابيطالب - صلى الله عليه و سلم معنيّ»

ترجمه فعلی:

«و همین طور سخن حنفید(فرزند زاده) حضرت علی بن ابیطالب - صلی الله علیه و سلم - را این معنی

مراد است...»

ترجمه پیشنهادی:

«به همین صورت سخن رضی، از نوادگان علی بن ابیطالب - صلی الله علیه و سلم - معنایی

نداشت...»

با توجه به این چند نکته جزئی و مختصر که آورده شد، می توان حدس زد که در برخی از بخش ها و صفحات ترجمه فتوحات مشکلات یا دست کم ابهامات و کژی هایی رخ داده است و اگر فرض کنیم همه آن خطاها همین اندازه است که ذکر شد، سزاوار کاری چون فتوحات نیست و باید اصلاح گردد.

البته حقیقت آن است که مسائل و مشکلات موجود در این باره، بسی بیشتر و فراوان تر از مقداری است که ذکر شد و اگر همه یادداشت های خود را در این باره ذکر می کردم، صفحات بیشتری را پر می کرد، اما از آنجا که قصد مطابقت این ترجمه در میان نبوده و نیست، اشاره وار خاطر نشان کردیم. باید در این عرصه سیمرغ، جولانی شایسته صورت می گرفت و اکنون که بنا به دلایل و مسایلی این ناگواری ها رخ داده است، بهتر است در چاپ های آینده اصلاح شوند. البته تصور من این است که این کتاب به بازنویسی کلی و دقیق نیاز دارد و بهتر است گروهی از مشتاقان این وادی به یاری ناشر مشتاق این اثر گرد هم آیند و این کار بزرگ را به صورتی شایسته و درخور سامان دهند. واقعیت این است که این گونه آثار، میراث همه افراد مرتبط با یک فرهنگ و تمدن است. پس چه بهتر که در گستره ای به این بزرگی، دایره همیاری و همکاری هم کمی بزرگ تر شود و کارهای بزرگ را با اقداماتی سترگ به سامان رساند. هدف این نوشته هم بی گمان گامی در این راستا است. به امید آن روز!

پی نوشت:

۱. ر.ک: کزازی، دکتر میرجلال الدین: ترجمانی و تریزبانی، ص ۸۶، چاپ اول، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۴.

۲. برگسن، هانری: تحول خلاق، ترجمه و توضیحات، علی قلی بیانی، صص ۱۱ - ۱۲، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

تهران، ۱۳۷۱.

۳. فروزانفر، بدیع الزمان، فرهنگ تازی به پارسی، پیش گفتار، چاپ اول، اساطیر، ۱۳۸۶.

